

نامه آفرینش

حبیب برجیان

نامه آفرینش: از کتب پنجگانه تورا، به کوشش گورگین ملیکیان، زیر نظر گارنیک آساطوریان، انتشارات مرکز ایران‌شناسی در قفقاز، ایروان ۲۰۰۱، ۱۲۰ صفحه.

نامه آفرینش، یا «سفر پیدایش»، نخستین بخش از عهد عتیق و مشتمل است بر سرگذشت آفرینش و قصص آدم و فرزندان، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و یوسف. از عهد عتیق چندین ترجمه فارسی به خط عبری در دست است. قدیم‌ترین ترجمه‌ها عبارت از پاره‌های ناقصی است از شش نسخه کتابت شده در زمانی پیش از عصر مغول، که هنوز انتشار نیافته است (دانشنامه ایرانیکا، ذیل Bible). کهن‌ترین نسخه‌های کامل اسفار پنجگانه، دست‌نویس‌های محفوظ در کتابخانه‌های واتیکان و بریتانیا (مورخ ۵۰۷۸ از آفرینش = ۷۲۹ هـ و ۱۳۱۹ م) است که هر دو را هربرت ه. پیپر^۱ به خط عبری و بدون آوانویسی منتشر کرده است (اورشلیم، ۱۹۷۲، ۱۹۷۳).

کتابی که در این جا مورد گفتگو است برگردان نسخه واتیکان به خط فارسی است و به منظور تدریس تاریخ زبان فارسی به دانشجویان کرسی ایران‌شناسی دانشگاه دولتی ایروان فراهم آمده است. این ترجمه از دیدگاه تاریخ زبان فارسی واجد اهمیت بسیار است. دکتر ملیکیان در مقدمه تفصیلی کتاب زمان نگارش آن را سده‌های پنجم و ششم هجری برآورد کرده است. با وجود این، زبان ترجمه با زبان معیار وقت متفاوت و از

1) HERBERT H. Paper

کهن‌گرایی لغوی و دستوری سرشار است. چنان‌که ژیلبر لازار نشان داده غرض از ترجمه‌های فارسی کتاب مقدس دریافتن و از بر کردن اصل عبری بوده است. در بازنویسی متن به خط فارسی دکتر ملیکیان به درستی روش حرف‌نویسی، و نه آوانویسی، را اختیار کرده، بدین شرح که یکایک حروف عبری متن را به معادل آنها در خط فارسی برگردانیده است. بدین ترتیب، املاهای کلمات با شیوه مرسوم خط فارسی تفاوت‌هایی پیدا کرده که چشمگیرترین آنها واوها و یاهای زاید است. سبب این است که در خط عبری حرف واو، علاوه بر کاربرد مرسوم، برای نشان دادن مصوت‌پسین بسته کوتاه (ضمه) و حرف یاء برای مصوت‌پیشین بسته کوتاه (کسره) نیز به کار می‌رفته است. برای نمونه، شکل حرف‌نویسی شده [w] «بوز» برابر املاهای معیار «بُز» و آوانویسی تاریخی buz است و [ʔ] «نیگه» برابر شکل معیار «نگه» و تلفظ تاریخی nighah است. کتاب از نظر گویش‌شناسی گفتنی‌های فراوان دارد که برخی در مقدمه یادآوری و فهرستی از لغات دشوار نیز به پایان کتاب افزوده شده است. در این جا به چند نکته ناگفته اشاره می‌شود:

– ابهام در تلفظ کلماتی که با «خو» آغاز می‌شوند: املاهای «خوورشید» (ص ۸۴) و «خووفسیدن» (ص ۱۱۵) حاکی از پایداری خوشه صامت -xw است، حال آن که از «خاند» (خواند) نتیجه معکوس به دست می‌آید، و تلفظ «خودای» و «سخون» معلوم نیست.

– احتمالاً فاء اعجمی: «ابراشته»، «ابزودند»، «آبورد» (آورد).

– دال به جای ذال: «بیگودرانید»، «پدیروفت»، «ندر» (نذر).

– ضمه به جای کسره یا فتحه: «بی‌شود» (بشود)، «سویاه» (سپاه)، «رووش» (روش؛ در معنای «گردش»).

– پسوند «-یگ» به جای -ag پهلوی: «بریگ» (بره)، «ستاریگان» (ستارگان)، «برهنگان» (برهنگان)، «روزگار» (روزگار).

– پایداری -wi به صورت -bi در برابر صورت فارسی دری با «گ» در آغاز کلمه: «بنجشک» (گنجشک)، «بیان» (گیان، خیمه).

– تفاوت با فارسی معیار در صامت‌های پایانی: «شکفت» (شکاف، غار)، «نومایش»

(نمایش)، «نفست» (نفس)، «استروند» (سترون)، «فریید» (فره)، «سبود» (سبوی)، «دریاه» (دریا).

– فراوانی ماده‌های جعلی: «دورانیدن» (بیرون کردن)، «تنجانیدن» (نوشاندن)، «گوشودانیدن» (گشودن)، «فریبانیدن» (فریفتن)، «یابیدن» (یافتن)، «گوهراندن» (زدودن).
– پسوندهای فعلی: «بود باران فرود آریا بر آن زمین چهیل روزان و چهیل شبان» (هفتم، ۱۳).
– کاربرد وسیع «اباز»: «شودند اباز نح (نوح) بکشتی» (هفتم، ۱)، «باقی مانده آمد خاصا نح و آنچی اباز و اوی در کشتی» (هفتم، ۲۳).

– نبودن ضمیر مشترک (بنگرید به متن ذیل).
– لغات جالب: «چندیدن» (گریختن)، «دوشکیزه» (دوشیزه، قس: «کیجا» در مازندرانی)، «زیحیستن» (زیستن)، «زیحانیدن» (زندگی دادن)، «دستمبوی» (مهر گیاه)، «پرزین» (خار و خاشاک، قس: پرچین)، «گرم شدن» (ناراحت شدن)، «ابدان کردن» (ساختن)، «امبوییدن» (بو کشیدن)، «پرماسیدن» (لمس کردن)، «موزنده» و «موزیدگار» (خزنده). نیز «اوصطورلاب» در معنای «بت، صنم».
– لغات عبری: «بصلوتا» (نماز)، «ملاخ» (ملک، فرشته). نیز املاهای عبری کلمات، مانند «پرعه» (فرعون) و «یوسپ» (یوسف)، که گاه به کلمات فارسی نیز سرایت کرده: «آپرین» (آفرین).

– نام‌های جغرافیایی: «خوزستان» برای عیلام، «موصل» برای آشور.

اینک، برای نمونه، نه آیه از بند سی‌وهفتم با حرف‌نگاری فارسی از کتاب نقل می‌شود و سپس آوانگاری محتمل آن آورده می‌شود:

۱. و بی‌نیشست یعقب در زمین ماوی جای پدر اوی در زمین شام. ۲. اینان هند توولودها یعقب یوسپ پوسری هفت‌ده ساله بود شوبانی کونا اباز برادران اوی بگوسپندان و اوی بورنایی کونا اباز پوسران بلهه و اباز پوسران زلیه زنان پدر اوی و بی‌آورد یوسپ مر عیب ایشان و بد بیدر ایشان. ۳. و یسرال دوستر داشت مر یوسپ از همه پوسران اوی کی پوسری خردمند هست اوی ببوی و بی‌کرد باوی دورعهی ابریشومین. ۴. و بی‌دیدند برادران اوی کی اویرا دوستر داشت پدر ایشان از همه برادران اوی و دشمن داشتند اویرا و نه موراد بودند بسخون گوفتن اباز اوی سلامت. ۵. و بوشاسپ دید یوسپ بوشاسپ و آگاه کرد برادران اوی و بی‌ابزودند نیز دشمن داشتن اویرا. ۶. و گوفت بایشان بی‌اشنووید نون آن بوشاسپ این آنچی بوشاسپ دیدم. ۷. و اینک ایما بسته بنا آن بسته در میان آن دشت و اینک برخاست بسته من و انیز ایستیده آمد ای اینک گرد اندر گشتندی بسته شوما و سجده بوردندی بسته من. ۸. و گوفتند باوی برادران اوی‌ها ملیکی تو خومانایی بملیکی راندن ابر ایما یا پادوشاهی

تو پندارایی بیادوشاهی راندن بایما و بی‌بزودند انیز دشمن داشتن اویرا ابر بوشاسپها اوی و ابر سخونان اوی. ۹. و بوشاسپ دید انیز بوشاسپی دیگر و وسپ کرد اویرا ببردان اوی و گفت اینک بوشاسپ دیدم بوشاسپ هنوز و اینک خورشید و مهتاب و یازده ستاریگان سجده بران بمن.

1 u binišast Ya`qūb dar zamīni māwi(?) jāyi pidari ōy dar Šām. 2 ēnān hand tawalludhā [yi] Ya`qūb: Yūsuf pūsarē haft-dah sāla būd, šubānī kunā abāzi barā darā ni ōy ba gōspandān, u ōy burnāyī kunā abāzi pūsarā ni Bilha u abāzi pūsarā ni Zilfa, zanāni pidari ōy. u biāḡurd Yūsuf mar `aybi ēšān u badji ēšān] ba pidari ēšān. 3 u Isrā'īl dōstar dāšt mar Yūsuf az hama pūsarā ni ōy, kī pūsarē xradmand hast ōy ba bōy (?), u bikard ba ōy dur'ahē abrišumēn. 4 u bidīdand barā darā ni ōy kī ōyrā dōstar dāšt pidari ēšān az hama barā darā ni ōy, u dušman dāštand ōyrā, u nē murād būdand ba saxun guftan abāzi ōy salāmat. 5 u būšāsp dīd Yūsuf būšāsp u āgāh kard ba barā darā ni ōy, u biāḡzōdand anēz dušman dāštani ōyrā. 6 u guft ba ēšān: ``bi-ašnuwēd nūn ān būšāsp; ēn ānčī būšāsp dīdam: 7 u ēnak imā basta banāān (?) basthā dar mayāni ān dāšt, u ēnak barxāst basta[yi] man u anēz ēstīda āmad, u ēnak gird andar gaštandē bastahā [i] šumā o sajda burdandē ba basta[yi] man". 8 u guftand ba ōy barā darā ni ōy: ``hā malik-ē tō xumanāyī ba malikī rāndan abar imā yā pādūšāhī tō pindārāyī ba pādūšāhī rāndan ba imā", u biāḡzōdand anēz dušman dāštani ōyrā abar būšāsp[hā] [yi] ōy u abar saxunāni ōy. 9 u būšāsp dīd anēz būšāspē di/ēgar u wisp kard ōyrā ba barā darā ni ōy u guft: ``ēnak būšāsp dīdam būšāsp hanūz, u ēnak xwaršēd u mahtāb u yāzdah stārīgān sajda barān ba man".

اینک ترجمه بندهای مذکور به فارسی امروز از ترجمه فارسی کتاب مقدس، فراهم آمده در انگلستان، نقل می‌شود:

۱. و یعقوب در زمین غربت پدر خود یعنی زمین کنعان ساکن شد ۲. اینست پیدایش یعقوب چون یوسف هفده‌ساله بود کله را با برادران خود چوبانی می‌کرد و آن جوان با پسران بله و پسران زلفه زنان پدرش میبود و یوسف از بدسلوکی ایشان پدر را خبر میداد ۳. و اسرائیل یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی زیرا که او پسر پیری او بود و برایش ردائی بلند ساخت ۴. و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان او را بیشتر از همه برادرانش دوست میدارد از او کینه داشتند و نمیتوانستند با وی بسلامتی سخن گویند ۵. و یوسف خوابی دیده آنرا برادران خود بازگفت پس بر کینه او افزودند ۶. و بدیشان گفت این خوابی را که دیده‌ام بشنوید ۷. اینک ما در مزرعه بافها می‌بستیم که ناکاه بافه من بر پا شده بایستاد و بافهای شما کرد آمده به بافه من سجده کردند ۸. برادرانش بوی گفتند آیا فی الحقیقه بر ما سلطنت خواهی کرد و بر ما مسلط خواهی شد و بسبب خوابها و سخنانش بر کینه او افزودند ۹. از آن پس خوابی دیگر دید و برادران خود را از آن خبر داده گفت اینک باز خوابی دیده‌ام که ناکاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند.

